

نقش آفرینی ضد ژئوپلیتیک در اندیشه‌های ژئوپلیتیک

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۸/۱۰/۱۰

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۹/۳۰

دکتر زهرا پیشگاهی فرد* (دانشیار دانشگاه تهران)

امیر قدسی^۱ (دانشجوی دکتری دانشگاه امام حسین (ع))

چکیده

ژئوپلیتیک سنتی بر پایه‌ی مواضع قدرت و مزیت جغرافیایی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دولتها و طبقه‌ی مسلط جوامع و نقش موثر سیاستمداران بنا شده است، درحالی که در ژئوپلیتیک پسا نوگرا و انتقادی، می‌توان تاریخ را از دید کسانی که درگیر مقاومت در برابر دولتها و رفتار ژئوپلیتیک آنها بوده‌اند نیز تبیین نمود، مقاومت‌هایی که اقتدار طبقه‌ی مسلط را به چالش کشیده و به تعبیر روتلج، آن را «ضد ژئوپلیتیک» یا «ژئوپلیتیک از پایین» نام نهاد.

پیروی از منطق ژئوپلیتیک در بهره‌گیری از قدرت سخت، برای تحمیل ارزش‌های مورد علاقه، منجر به مقاومت فزاینده‌ی ملت‌ها گردیده و به عنوان مظاهر "ضدژئوپلیتیک" در برابر رفتارهای "ژئوپلیتیک گرایانه" تظاهر می‌نماید. فرضیه‌ی تحقیق بر پایه‌ی میزان اثر گذاری نیروهای نامریی قدرت در معادلات ژئوپلیتیک و اراده‌ی مردمی و مقاومت، در برابر اراده‌ی نظام سلطه و رفتارهای ژئوپلیتیک گرایانه می‌باشد.

مقاله حاضر با استفاده از روش مطالعه کتابخانه‌ای به واکاوی و تشریح مفهومی پیچیده و دارای ابعاد متنوع می‌پردازد. نتایج حاصل از تحقیق حاکی از آن است که در تبیین عناصر قدرت، «اراده و مقاومت مردمی» عاملی اثر بخش در برهم زنی معادلات سنتی قدرت است.

واژه‌های کلیدی

ژئوپلیتیک، ضدژئوپلیتیک، مقاومت، قدرت، معنویت.

* نویسنده رابط: sorour1334@yahoo.com

¹ amir.ghodsi1965@yahoo.com

مقدمه

هر رشته علمی دارای موضوعی است که بسط دانش و معرفت در قالب حقایق، قوانین، مفاهیم و نظریه های علمی درباره ی آن، ادبیات رشته ی علمی مربوط را تشکیل می دهد. ژئوپلیتیک به عنوان شاخه ای از جغرافیای سیاسی، به آن بخش از معرفت بشر اطلاق می گردد که به معلومات ناشی از ارتباط بین جغرافیا و سیاست مربوط می شود. تبیین کاربردی ژئوپلیتیک در بین دو جنگ جهانی در اروپا و تصویر ارائه شده از آن در توسعه طلبی قدرت ها و سیادت بر جهان که منجر به جنگ جهانی دوم شد، سبب گردید که این شاخه علمی برای حدود سه دهه دچار رکود شده و از صحنه ی دانشگاهها خارج گردد، بطوری که جغرافیدانان برجسته ی دنیا نیز از انتساب خود به ژئوپلیتیک و حتی جغرافیای سیاسی پرهیز داشتند.

در تجدید حیات ژئوپلیتیک و رویکردهای جدید آن، مقاومت های مردمی در برابر رفتارهای ژئوپلیتیک گرایانه، به عنوان یکی از مؤلفه های اثر گذار در ارزیابی سنجش میزان قدرت مورد توجه ژئوپلیتیسین ها واقع و کارکرد آن در تنازعات مورد توجه قرار می گیرد. تاریخ جنگ ها و درگیری ها، بیانگر شواهد بسیاری از سیر تکاملی مفاهیمی است که پیش از این، تنها از یک بعد مورد توجه قرار گرفته، و اینک، به لطف توسعه و پیشرفت علوم مختلف و همپوشانی زمینه های گوناگون علمی، از ابعاد بیشتری می توان آنها را مورد بررسی قرار داد.

شناخت عناصر ناپیدا و قدرت های نامرئی، موجب اشراف بر توانایی های موجود و تقویت آن، و همچنین کشف راه های غلبه بر نظام سلطه خواهد شد. امور غیر مادی (از جمله معنویت) از مهم ترین این عناصر نامرئی و بسیار اثر گذار در تبیین قدرت ملی هر کشور است. قدرت ملی به مفهوم ژئوپلیتیکی آن، ویژگی و صفت برجسته جمعی از افراد یک ملت را منعکس ساخته و همزمان به صورت یک صفت فردی در رابطه با یک کشور و یک دولت تجلی پیدا می کند.

این تحقیق با هدف واکاوی در عناصر و مولفه های اثر بخش قدرت نامرئی و با در نظر گرفتن نقش این عناصر در تبیین قدرت ملی در صدد یافتن رابطه ی معنا دار میان اراده ی نظام سلطه مدار و مقاومت های مردمی (در اشکال مختلف آن) در برهم زدن معادلات سنتی قدرت می باشد.

روش تحقیق

این تحقیق از نوع توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر روش کتابخانه ای و تحلیل محتوا است و با استفاده از مطالعات نظری و مقایسه یافته های علمی - پژوهشی به انجام رسیده است.

سنت ژئوپلیتیک و ژئوپلیتیک سنتی

قدمت ژئوپلیتیک را به اندازه‌ی قدمت جستجوی انسان برای قلمرو، امنیت و نیز به اندازه‌ی قدمت دیپلماسی، استراتژی، حسادت و ترس دانسته اند (مویر، ۱۳۷۹: ۳۶۵). اگر چه امپراتوران و فاتحان بزرگی چون کوروش، اسکندر مقدونی و ناپلئون، به طرح ریزی‌های ژئوپلیتیکی بسیاری پرداخته‌اند، اما از نظر علمی، دریادار آلفرد تایر ماهان^۱ به عنوان پدر ژئوپلیتیک شناخته شده است و بدین ترتیب، ظهور این سنت به سال ۱۸۹۰ م. و با انتشار تحقیق او با عنوان "تاثیر نیروی دریایی بر تاریخ"^۲ رخ داد. اما اولین بار، دانشمند سوئدی، رودلف کیلن^۳، اصطلاح ژئوپلیتیک را درباره‌ی مرزهای سوئد و به معنای "علم حکومت در حکم قلمروی در فضا" به کار گرفت. او تحت تاثیر افکار "اسپنسر"، دانشمند علوم زیست، حکومت را به مثابه‌ی چیزی که با یک ارگانیسم زنده قابل قیاس است تصور و در واقع تلویحا بیان کرد که این موجود دارای آگاهی، قدرت استدلال و اراده‌ی زیستن است.

فردریک راتزل^۴، جغرافیدان آلمانی که در آن زمان در حال تئوری پردازی بود، ژئوپلیتیک را به عنوان علمی که حکومت را مانند یک ارگانیسم جغرافیایی یا یک پدیده‌ی واقع در فضا می‌نگرد تعریف کرد. او در تبیین تئوری خود گفت: این ارگانیسم، درگیر مبارزه‌ی پایان ناپذیر برای دستیابی به منابع حیاتبخش است که مهمترین آنها سرزمین می‌باشد، بنابراین، رشد حکومت همانند رشد یک درخت و گیاه که ریشه و تنه آن نیازمند فضای حیاتی بیشتری است، به اجبار به نابودی ارگانیسم‌های ضعیف‌تر اطراف این درخت می‌انجامد و گریزی از آن نیست، چرا که طبیعت بر "بقاء اصلح" معتقد است. بدین گونه بود که ژئوپلیتیک در بستر جبر جغرافیایی به دست نخستین کارشناسان اروپایی، موجود خام دوران خود شد که در مادی‌گرایی جغرافیایی کهنه قرون گذشته ریشه داشت.

متفکران این رشته‌ی علمی آنچنان در جبر جغرافیایی پیش رفته و معتقد بودند عوامل جغرافیایی، بسته به خصوصیاتشان (آب و هوا، خاک، موقعیت و ناهمواری‌های زمین)، نژاد، و حتی حیات سیاسی را مستقیماً تحت تاثیر قرار می‌دهند (اتواتیل، ۱۹۹۴: ۳۱۴). نمونه‌ی بارز این تفکر در دیدگاه جغرافیدان انگلیسی، "سرهافلورد مکیندر"^۵ (۱۹۴۷-۱۸۶۱) و نظریه معروف "هارتلند"^۶ (قلب زمین) وی متجلی شد. عمده‌ی تفکرات او ریشه در جبر جغرافیایی و تفکر

1 Alfred Thayer Mahan

2 The Influence Of Sea Power Upon History

3 Rodulf kjellen

4 Friedrich Ratzel

5 Halford Makinder

6 Heartland

ارگانیک راتزل داشت و معتقد بود که خون مشترکی در رگ نسل های مختلف ساکن در یک سرزمین جاری است. در خلال این سالها که کانون مطالعات ژئوپلیتیک در آلمان متمرکز گردید، مکتب جدیدی توسط "کارل فون هاوس هوفر"^۱ شکل گرفت. دانشمندان ژئوپلیتیک مکتب آلمان تحت تاثیر میراث راتزل، بر اهمیت نظریه جبر محیطی و "قوانین طبیعی" در شکل دهی سرنوشت جوامع تاکید می کردند، با این تفاوت که از دیدگاه حزب نازی، "نژاد" عامل اصلی برتری تلقی می شد. از اینرو، دو دکتربین، یکی بر مبنای فهم غلط از جغرافیا و دیگری مبتنی بر تحریف علم ژنتیک، برای جلب توجه به رقابت پرداختند.

هاوس هوفر، با الهام گیری از نظریه "هارتلند" مکنندر و دستکاری در آن، همچنین استفاده از مفهوم "فضای حیاتی"^۲ راتزل، سناریویی را به وجود آورد که در آن، جهان قدیم تحت سلطه ی آلمان در محاصره و تحت فشار قدرت دریایی انگلیس و امریکا بود. در این قلمرو های ساختگی، کشور آلمان به مثابه یک ارگانیکم زنده و پر شور معرفی می شد که در حلقه محاصره قدرتهای متخاصم قرار داشت، لیکن از این حق طبیعی برخوردار بود که به هزینه از میان رفتن ارگانیکم های کوچکتر مجاور خود، گسترش یابد. طبق نظریه ارگانیکم، برگرفته از تئوری راتزل، کشور نیرومند آلمان مجبور بود تا برای ادامه حیات و بقای خود، فضای هر چه بیشتری را بلعد و به همین دلیل مرزهای آن کشور مانعی ساختگی در برابر روند طبیعی این رشد بود.

اگر چه با پایان جنگ جهانی دوم و شکست آلمان، واژه ژئوپلیتیک تا مدتها مطرود و منفور محافل علمی بود، اما در عمل، تئوری های ژئوپلیتیکی در دوران جنگ سرد و بدون اشاره به واژه مزبور، بر روابط سرزمینی حاکم، و از جمله مهم ترین این نظریات، تئوری "اسپایکمن"، جغرافیدان امریکایی با عنوان "منطقه حاشیه ای" یا "ریملند"^۳ با اقتباس از نظریه "منطقه محور" یا هارتلند^۴ مکنندر بود. این تئوری ها، دولتمردان ایالات متحده امریکا را ترغیب کرد تا برای جلوگیری از فرو افتادن منطقه ی ریملند در دامن اتحاد جماهیر شوروی، نوعی سیاست مهار^۵ را بکار بندند. منطقه ریملند شامل بیست کشور می شد که در حاشیه شوروی سابق قرار داشتند و ایالات متحده امریکا در طول دوران جنگ سرد سعی نمود تا با انعقاد پیمان های

¹ Karl Von Haushofer

² Lebensram

³ Periphery Area (Remland)

⁴ Pivot Area (Heartland)

⁵ Countainment

امنیتی با این کشورها (نظیر پیمان های سنتو، سیتو و طرح مارشال)، نظریه مهار روسیه را عملی سازد.

ژئوپلیتیک مدرن و پست مدرن

بر خلاف نظریه های مطرح در ژئوپلیتیک سنتی که تاکید اساسی آن بر نقش و جایگاه جنبه های عینی تولید قدرت است، مرکز ثقل و تمرکز اصلی نظریه های ژئوپلیتیک پست مدرن بر مدار جنبه های ذهنی و نامریی تولید قدرت و اثر بخشی آن بر گسستن پیش فرض های قطعی نزد ژئوپلیتیک گرایان سنتی می باشد. در اوایل ۱۹۷۰، شاهد ظهور رویکردی نوین به نام "ژئوپلیتیک انتقادی"^۱ هستیم. این رویکرد و پارادایم، به ساخت شکنی^۲ و بر هم زدن بنیان های ایدئولوژیک تثبیت شده پرداخت. دانشمندان ژئوپلیتیک چون "اتواتیل"^۳ و "میشل فوکو"^۴ را می توان از پیشگامان این حرکت نوین دانست که به تجدید نظر و ارزیابی مجدد در روش ها و سنت های تفکر ژئوپلیتیک پرداختند. به عبارتی، این دانشمندان بطور همزمان، هم از ژئوپلیتیک انتقاد کردند و هم خود از اندیشمندان این عرصه بودند. این افراد، سیاست اندیشمندان خود را بر "ضد ژئوپلیتیک" تعریف کرده و با وجود این، در چارچوب زیر بنایی مفاهیم ژئوپلیتیک کار می کردند. (مویر، ۱۳۷۹: ۳۸۷)

ژئوپلیتیک انتقادی (ضد ژئوپلیتیک) با رویکردی پوزیتیویستی به طور ویژه به پیوند ژئوپلیتیک با "جغرافیای رفتاری" صحنه می گذارد. ژئوپلیتیک انتقادی این وظیفه را بر عهده گرفت که از یک سو از تفاوت میان ارزش ها و اهداف رسمی جامعه، و از سوی دیگر از واقعیت شیوه هایی که نهادها عملاً رفتار می کنند پرده بردارد، در نتیجه، جامعه ناچار است تا با این کاستی ها روبرو شده و آگاهی نقادانه ای را پروراند که می تواند نیروی مهمی برای تغییر و تحول باشد. پاول روتلج، موقعیت هایی که از درون جوامع، سلطه سیاسی، فرهنگی، نظامی بیگانه و یا طبقه مسلط را به چالش می کشد، ضد ژئوپلیتیک یا ژئوپلیتیک مقاومت نامید. «ژئوپلیتیک سنتی، بر پایه قدرت و مزیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دولتها و یا طبقه حاکم و مسلط بنا گردید و به این قدرت اصالت بخشید، در حالی که در ضد ژئوپلیتیک، زبان حال طبقات تحت سلطه و مملو از مبارزات ضد سلطه گری و مقاومت در برابر نیروهای جبار مطرح می باشد. "ژئوپلیتیک مقاومت" یا به تعبیر روتلج، ضد ژئوپلیتیک و "ژئوپلیتیک از پایین"،

¹ Critical Geopolitics

² Deconstruction

³ O, Tuathail

⁴ Michel Foucault

عبارت بود از نیروهای فرهنگی، سیاسی و معنوی درون یک جامعه که منافع قدرت سلطه را به چالش می کشد.» (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۷۳) دانشمندانی چون "اگنیو"^۱ و "کوربریج"^۲ نیز در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۸۹ نخستین آثار را در چارچوب رؤوس کلی ژئوپلیتیک انتقادی منتشر نمودند، اما رویکرد "یولاکست"^۳، ژئوپلیتیسین فرانسوی فراتر از تحلیل‌های ناشیانه مارکسیستی زمان خود بود، و بدین سان، ژئوپلیتیک انتقادی راه خود را از ژئوپلیتیک سنتی جدا کرده از چندین جنبه دیدگاه‌های کاملاً متفاوتی ارابه می‌نماید. محققین این رشته تمایل دارند بجای تمرکز بر شناسایی عوامل جغرافیایی موثر بر شکل‌گیری قدرت دولت‌ها و سیاست خارجی ایشان، از یک سو دریابند که سیاستمداران چگونه "تصاویر ذهنی" خود را از جهان ترسیم نموده‌اند و این بینش‌ها چگونه بر تفاسیر آن‌ها از مکان‌های مختلف تاثیر می‌گذارد؟ و از دیگر سو، عوامل ناپیدا و نهان تولید قدرت (ژئوپلیتیک از پایین) را در برابر اراده هژمونیک قدرت‌ها و نقش آن در بهم زدن موازنه قدرت را کشف و تبیین نمایند.

مفاهیم کلیدی در ژئوپلیتیک پسانوگرا

از واژه‌های کلیدی در گفتمان ژئوپلیتیک پسانوگرا و رویکرد ضد ژئوپلیتیک، واژه‌ی بازنمایی^۴ است. بازنمایی را از گونه آگاهی‌های ایدئولوژیک محسوب نموده‌اند. بازنمایی یعنی: «تولید معنا از طریق چارچوب‌های مفهومی و گفتمانی و نشانه‌ها، به ویژه زبان.» (مهدی زاده، ۱۳۸۷: ۱۵) مفهوم بازنمایی، اثرات عمیقی در اندیشه‌های ژئوپلیتیکی عصر حاضر داشته است. «بازنمایی، یعنی نمایاندن و نشان دادن به شیوه قاطع. به عبارتی، طراحی نمودن، زیرا اندیشه‌های ژئوپلیتیکی به سرزمین‌ها رجوع می‌دهند، یعنی به نقشه‌هایی که بازنمایی‌ها را عیان می‌سازند، همانگونه که تابلویی، یک شخصیت را به تصویر می‌کشد.» (لاکست و ژیلن، ۱۳۷۸: ۱۰۱)

استوارت هال^۵، با تاکید بر جایگاه ویژه بازنمایی و نقش آفرینی آن در شکل دادن به صحنه‌های عینی تقابلات ژئوپلیتیکی، با رجوع به نظریه «هژمونی»^۶ گرامشی، به احیاء نگاه انتقادی او به فرهنگ می‌پردازد. هال معتقد است: «زندگی روزمره از طریق کشمکش هویت‌های

¹ Agnew

² Corbridge

³ Yves Lacoste

⁴ Representation

⁵ Stuart Hall

⁶ hegemony

حاشیه‌ای برای آمدن به صحنه، تغییر شکل یافته است. این حکایت، صرفاً حکایت تعیین جایگاه آنها به دست نظامی دیگر یا زیر سلطه‌ی دیدگاهی امپریالیستی نیست، بلکه همزمان به معنای مطالبه، شکلی از بازنمایی برای خودشان است.» (هال، ۱۳۸۳: ۲۵۶) از سه دهه‌ی گذشته، هویت‌های حاشیه‌ای به متن آمده و در برابر فرایندهای یکسان کننده، بی‌روح و غیرقابل درک نیروهای جهانی شروع به تعیین جایگاه برای خود و طلب ریشه‌های خود برآمده اند. حال این اشتیاق در طلب ریشه‌ها را «قومیت» می‌نامد. قومیت، جایگاه یا فضای لازمی است که امکان سخن گفتن را برای مردم فراهم می‌کند و مرحله‌ای مهم در پیدایش و رشد همه‌ی جنبش‌های محلی و حاشیه‌ای است. (همان: ۲۵۷) قومیت‌ها برای کشف خود نیاز به جایگاه، کشف دوباره‌ی جایگاه گذشته، ریشه‌های خود، متن خود و موقعیت خود داشته و آن را مرحله‌ای ناگزیر برای بیان خود می‌پندارند. مطالعه پیش فرض‌های ذهنی صاحبان قدرت و اندیشه، در مطالعات ژئوپلیتیک پست مدرن امری اساسی است، به نحوی که تمرکز اصلی تعاریف جدید از ژئوپلیتیک بر این مبنا استوار است. ژئوپلیتیک عبارت است از: «شیوه‌های قرائت و نگارش سیاست بین‌الملل توسط صاحبان قدرت و اندیشه و تاثیر آن‌ها بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی در سطح ملی و منطقه‌ای.» (میرحیدر، ۱۳۷۷: ۲۲) ایولاکست نیز اساساً به چیزی جز نقش فرهنگ و اندیشه‌ها در شکل دادن جهان هستی معتقد نیست. او برای تشریح عقایدش در این رابطه چنین می‌نویسد: «برای درک یک درگیری یا رقابت ژئوپلیتیکی کافی نیست که فقط به ترسیم منافع و ادعاها پردازیم، بلکه باید تلاش نماییم تا ریشه‌های پیچیده، علت‌ها و "اندیشه‌ها" نقش‌آفرینان اصلی را درک کنیم. هر یک از این عوامل ترجمان روحیه و تاثیرگذار بر آن بخش از افکار عمومی است که این افراد نمایندند. بررسی نقش اندیشه‌ها (حتی غلط)، در مطالعات ژئوپلیتیک کلیدی است، زیرا همین اندیشه‌ها هستند که اهداف را توضیح می‌دهند. این اندیشه‌های ژئوپلیتیکی را باز نمایی، نام‌گذاری می‌کنیم.» (لاکست و ژیبلم، ۱۳۷۸: ۱۰۳) او در تشریح بیشتر نظریه خود، "ملت" را که پدید آمده از جمعیتی با فرهنگ، آداب و رسوم، پیشینه و احساسات تاریخی مشترک هستند را پدیده‌ای کاملاً ژئوپلیتیکی دانسته و بیان می‌دارد: «ملت، یک بازنمایی ژئوپلیتیکی است و هر ملت به عنوان عقیده‌ای مملو از ارزش‌های قدرتمند، نه تنها رشته‌های فرهنگی، روابط سیاسی و ارتباطات اقتصادی، بلکه وجود ترس و دلهره‌های مشترک را در میان زنان و مردانی که شهروندان یک کشور هستند الزامی می‌کند. بر پایه‌ی شواهد گوناگون، بازنمایی‌ها به یک شیوه ساخته نشده و ارزش‌های آنان همگون نیست، اما در درون یک ملت، برای اقلیتی از شهروندان، قدرت این

بازنمایی‌ها چنان است که در مواقع خاص، زنان و مردانی حاضر می‌شوند جان خود را فدای آن کنند! هر ملتی که درگیر یک موضوع ژئوپلیتیکی می‌شود، خود را با بازنمایی‌های تاریخی، روابط آنها با خود و نحوه‌ی بیان ریشه‌درگیری‌هایشان که منجر به فاجعه شده‌آرایش می‌دهد.» (همان: ۳۵)

در این میان اتواتیل، با همکاری همفکران خود نظیر اگنیو و روتلج توانست نظر تعداد زیادی از صاحب‌نظران جغرافیای سیاسی، از جمله در ایران را به خود جلب نماید. او مفاهیم جدیدی نظیر "ژئوپلیتیک معنوی"^۱ و ژئوپلیتیک مذهبی^۲ را وارد ادبیات ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی نمود. (حافظ‌نیا، ۱۳۸۴: ۳۱)

ژئوکالچر^۳، از دیگر واژگان کلیدی در گفتمان ژئوپلیتیک پسانوگرا می‌باشد و والرشتاین^۴، را ابداع‌کننده‌ی واژه‌ی ژئوکالچر می‌داند. اثر برخورد‌های فرهنگی بر شکل‌گیری‌های سیاسی را می‌توان ژئوکالچر نامید. (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۳۲) والرشتاین با تعمق در اندیشه‌های منجر به شکل‌گیری ایده و پدیده‌ی جهانی شدن، این اصطلاح را در برابر چالش‌های فراروی جهانی شدن فرهنگ مطرح، و فرهنگ را رزمگاه اصلی جهانی شدن معرفی کرد. (سلیمی، ۱۳۸۴: ۲۱۷) معنویت را می‌توان بازخیزی در اندیشه‌های ژئوکالچر دانست. چنانکه اشاره رفت، اندیشه‌ی جغرافیایی در زمینه‌ی "اصالت‌چیرگی روح سیاسی سرزمین بر انسان" توأم با اثرگذاری‌های اندیشه‌ی راتزل و هاوزس هوفر، به ژئوپلیتیک آلمانی دهه‌های ۱۹۴۰-۱۹۳۰ انجامید. نظریه جبر محیطی بر مبنای داروین‌یسم اجتماعی در زمینه اصل "تنازع بقا" که برای ایده‌ی طبیعی بودن گسترش سیاسی کشورهای نیرومند به بهای از میان رفتن کشورهای کوچکتر، ناتوان‌تر و ضعیف‌تر استوار بود، چنان با کوردلی‌های نژادی پیگیری شد که تقریباً به نابودی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک به عنوان یک مبحث علمی و دانشگاهی انجامید، اما دانشمندان جهانی‌اندیش، چون ژان گاتمن، که او را پدر جغرافیای سیاسی نوین می‌دانند، با طرح ایده‌های نوین، آن را به بستراسلی مباحث دانشگاهی بازگرداندند. (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۵)

گاتمن، با طرح تئوری "آیکونوگرافی"^۵ (نمادنگاری) و "سیرکولاسیون"^۶ ("حرکت)، ("حرکت)، مباحث نوین جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک را روی دو اصل "حرکت" و "معناگرایی" در جهانی‌اندیشی جغرافیایی بنا نهاد. وی، عوامل "روحانی" یا "معنوی" را در

¹ Spiritual Geopolitics

² Geo-religious

³ Geoculture

⁴ Waller stein

⁵ Iconography

⁶ Circolasion

پیدایش و نقش آفرینی اشکال سیاسی و در جهانی اندیشی اصل یا مرکز دانست و ماده را، تاثیر گیرنده قلمداد نموده، در حقیقت، اوبا طرح این اندیشه، "جبر جغرافیایی" را برای همیشه از جهانی اندیشی خارج ساخت. وی معتقد بود، تقسیمات اصلی در فضای در دسترس، پستی و بلندی ها نیستند، بلکه آنهایی هستند که در اندیشه هر انسان وجود دارد.

ژان گاتمن در خصوص مسایل مهمی چون شکل گیری حکومت هاو ملاک سنجش قدرت واقعی حکومت نیز نظرات ارزشمند و قابل توجهی داشت، چرا که نظریات او در تضاد با تئوری های رایج آن زمان محسوب می گردید. وی در این رابطه با تشریح عوامل واقعی و اثر گذار در موجودیت یک حکومت می گوید: موجودیت یک "ایده حکومتی" و یک سرزمین سیاسی مشخص، به هر حال و در همه موارد از عوامل حتمی و زیربنایی ساختن علت وجودی یک "ملت" است. این بهم پیوستگی به دو انگیزه ی دیالکتیکی بستگی دارد که عبارتند از: "نیروهای گریز از مرکز"^۱ که اجزای تشکیل دهنده ی یک موجودیت بالقوه را به سوی تلاشی شدن می راند و "نیروهای مرکز گرا"^۲، که اجزای تشکیل دهنده و ملت را به هم نزدیک می کند و پیوسته نگاه می دارد. گاتمن بر خلاف بسیاری از جغرافیدانان سیاسی که عوامل متعددی را در تقویت و شکل گیری نیروهای مرکز گرا دخیل می دانند، معتقد بود، تنها عوامل معنوی است که موجب شکل گیری نیروهای گراینده به مرکز می شوند. گاتمن، در مقاله ای تحت عنوان گذران تکامل مفهوم سرزمینی آورده است: «سرزمین، جلوه گاه جغرافیایی است که با ادامه ی فیزیکی یک حکومت برابری پیدا می کند. این مفهوم گسترده ی فیزیکی و حمایت سیاسی است که یک ساختار حکومتی به خود می گیرد. این مفهوم، پهنه ی فیزیکی یک سیستم سیاسی را معرفی می کند که در حکومتی ملتی^۳ (دولتی ملت پایه)، یا بخشی از آن که از گونه ای از اقتدار برخوردار باشد قرار می گیرد.» (همان) قدرت نرم^۴، از دیگر مفاهیم کلیدی در این بحث است. جوزف نای^۵، «تئورسین قدرت نرم و شخصیت نئو لیبرال امریکایی این قدرت را بخش مهمی از منابع قدرت ملی تلقی کرده است. او قدرت نرم را "چهره ی دوم قدرت" با "قدرت اقتناع سازی" می داند که با لوازمی غیر از تجهیزات سخت افزاری حاصل می گردد و وجه غالب آن را نشأت گرفته از فرهنگ و ارزش های جذاب برای دیگران می داند.» قدرت نرم، توانایی تعیین اولویت هاست، به گونه ای که با دارایی های

1 Centrifugal Forces

2 Centripetal Forces

3 nation-state

4 Soft power

5 Goseph S.Nve

ناملموسی چون: داشتن جذابیت های فرهنگی، شخصیتی، ارزش های سیاسی و نهادهای مرتبط و همسو باشد؛ و یا سیاست هایی که مشروع به نظر رسیده و یا دارای اعتبار معنوی هستند را پدید آورد. اگر رهبری ارزش هایی را ازایه کند که دیگران خود مایل به پیروی از آن باشند، اداره کردن جامعه هزینه ی کمتری در پی خواهد داشت. « (نای، ۱۳۸۷: ۴۴)

نبرد نامتقارن، عرصه تجلی اراده ی ضد ژئوپلیتیک

شاید بتوان مفهوم نبرد نامتقارن را در جمله ای از "کنزا"، کارمند ارشد و مشاور مؤسسه ی اروپایی اطلاعات استراتژیک بهتر متوجه شد. او در این رابطه می نویسد: این که نیروهای نظامی غربی می توانند عملیات جنگی در میدان جنگ را با بکارگیری هواپیماهای کوچک بدون سرنشین، یا بوسیله ی ماهواره ها کاملاً شناسایی کنند، برتری غیر قابل انکاری را به آنها اعطا می کند، البته به این شرط که اساساً چنین میدان جنگ یا جبهه ای وجود داشته باشد! حوادث اخیر نشان می دهد که جبهه، عملاً همه جا را فرا گرفته، و دیگر میدان جنگ محدود به منطقه ای نیست که دوارتش با یونیفرم مشخص در آن جنگ می کنند. (کنزا، ۱۳۸۴: ۱۱)

جنگ نامتقارن که امروزه در قالب استراتژی، عملیات، تاکتیک، تکنیک، ابزار و شیوه های نبرد مورد توجه کارشناسان و صاحب نظران عرصه های امور دفاعی است، بیش از یک دهه نیست که وارد ادبیات سیاسی و نظامی غرب شده است. از جمله دلایلی که باعث شد این مفهوم در کانون توجهات واقع شود، از میان رفتن نظام دو قطبی به طور عام، و تبدیل شدن ایالات متحده امریکا به یک قدرت جهانی برای اغلب کشورهای دنیا به طور خاص است. جنگ نامتقارن، اصطلاحی است که اخیراً در مراکز دولتی امریکا رایج شده است. در واقع، این اصطلاح به طور رسمی نخستین بار در گزارش بررسی دفاعی چهار سالانه ی وزارت دفاع امریکا، موسوم به "QDR" ۱ در سال ۱۹۹۷ مورد استفاده قرار گرفت و از آن زمان به بعد، بحث راجع به تهدید نامتقارن رو به فزونی نهاد (مکنزی، ۱۳۸۲: ۵). از آنجا که در هر نبرد، به ویژه از نوع نامتقارن، "قدرت" (در معنای بسیط آن)، عامل مهم و تعیین کننده ی اصلی در آوردگاه متخاصمین محسوب می گردد، ضروری است تا کنکاشی در بیان مفاهیم و شاخص های سنجش قدرت در رویکرد ضد ژئوپلیتیک داشته باشیم. نظام ژئوپلیتیک، در برگزیده ی عناصری است که معرفی آنها کلید درک مفاهیم مورد نظر است. قدرت^۲، اصلی ترین عنصر ساختار نظام ژئوپلیتیک جهانی را تشکیل می دهد که نحوه ی شکل گیری، تداوم و چگونگی حرکت آن در عرصه ی فضای

¹ Quadrennial Defense Review

² Power

جغرافیایی به عنوان یک کشش انسانی به همان اندازه حایز اهمیت است که ساختار، شکل، عوامل و بازیگران آن. (حیدری، ۱۳۸۵: ۱۲۱) «قدرت ملی را مجموعه‌ای از تواناییهای مادی و معنوی در قلمرو یک واحد جغرافیایی و سیاسی به نام کشور یا دولت تعریف کرده‌اند.» (حافظ نیا، ۱۳۷۹: ۲۴۵) قدرت و رقابت‌های قدرتی برای ایجاد برتری نسبت به رقیبان، پیوسته هسته‌ی مرکزی مباحث و کارکرد ژئوپلیتیک پویا بوده است. برتری خواهی، سلطه جویی و یا ایجاد کنترل بر امور منطقه، بخشی از جهان یا بر کل جهان در اصطلاح، هژمونی^۱ گفته می‌شود که هدف اصلی در بازی‌های ژئوپلیتیک است. (مجتهدزده، ۱۳۸۱: ۱۳۷)

هانس مورگنتا^۲ را از واضعان تئوری موازنه‌ی قدرت می‌دانند. نظریه توازن قدرت، قدیمی‌ترین، با دوام‌ترین و مناقشه برانگیزترین نظریه سیاست بین‌الملل است. (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶: ۶۵) از دیدگاه مورگنتا، سیاست عبارت بود از سیاست قدرت که عمده‌ترین نتایج آن را نابرابری‌های موجود در تقسیم فضایی قدرت در سراسر جهان معین می‌کند. به عقیده او، قدرت طیف وسیعی از مناسبات اجتماعی را در برمی‌گیرد که از خشونت فیزیکی محض آغاز شده و تا ظریف‌ترین تاثیرات روان‌شناختی ادامه می‌یابد. او قدرت را چیزی می‌داند که موجب سلطه‌ی انسانی را بر انسان دیگر فراهم می‌کند و آن را تداوم می‌بخشد. (مورگنتا، ۱۹۴۸: ۹)

مورگنتا دید بسیار وسیعی نسبت به حوزه‌ی قدرت داشت و برای برخی محققان همفکر وی، قدرت به مثابه چیزی است که تقریباً تمامی عرصه‌ی سیاست را می‌پوشاند. بدیهی است، برخی عناصر قابل اندازه‌گیری که تعداد زیادی از آنها جغرافیایی است، باید به مجموعه‌ی قدرت یک دولت کمک کنند، عناصری چون وسعت سرزمین، جمعیت، موقعیت سرزمینی و نظایر آن، همگی باید تاثیرات خود را بگذارند. این موضوع موجب شده که برخی کوشش‌ها از سوی ژئوپلیتیک‌گرایان برای فرموله کردن محاسبات مبتنی بر منابع فیزیکی قدرت مطرح گردد. به طور مثال، تحلیل فوق‌العاده پیچیده‌ی ژرمن است که در آن بیش از ۲۶ متغیر وجود دارد! کلاین نیز فرمول زیر را برای محاسبه قدرت ارائه کرده است:

$$\text{قدرت} = C + E + M(W.S)$$

که در این فرمول، C توده‌ی بحرانی (شامل وسعت سرزمین و میزان جمعیت)، E قدرت اقتصادی، M میزان توانایی نظامی، S ارزش استراتژی و W ارزش اراده‌ی ملی معنا شده است. چنین کوشش‌هایی، بیانگر رویکردی پوزیتیویستی در خوشبینانه‌ترین حالت آن است، اما مهم‌تر آنکه، قدرت را نمی‌توان دقیقاً اندازه‌گیری نمود، چرا که قدرت با توجه به دشمنان

¹ Hegemony

² Hans J. Morgenta

و نیز با توجه به گستره‌ی متغیرهایی نظیر مکان و موقعیتی که قدرت در آن اعمال می‌شود امری نسبی است. در واقع، پیش از فرو پاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۸۹، کمتر کسی می‌دانست که قدرت این کشور تا چه اندازه واهی و فریبنده است، موارد اندکی در تاریخ وجود دارد که یک رژیم پا برجا این چنین کامل، این چنین سریع و با این چنین مقاومت اندک از هم پاشیده شود، از اینرو، هر گونه حرفی درباره‌ی این که عوامل ناپایدار و بی ثباتی چون روحیه، عزم ملی یا وطن پرستی و کیفیت رهبری را می‌توان تا سطح چند ارزش عددی تنزل داد غیر قابل دفاع و سست بنیاد است.

در سنجش قدرت یک کشور، اسپرانت^۱ در تحلیل توانایی^۲ هشدار می‌دهد: بسیار بی معنی است که بطور انتزاعی درباره‌ی تواناییها سخن بگوییم، چرا که توانایی همواره عبارت است از توانایی انجام کاری، یا به وجود آوردن و یا تداوم بخشیدن به وضعیت امور. فرض های سیاسی ممکن است تلویحی باقی بمانند، اما تا زمانی که برخی اهداف و وسایل پیش بینی نشده اند، هیچ محاسبه ای ممکن نیست. داشتن برخی مزیت ها مانند عوامل طبیعی اصلا اهمیتی ندارد.... داده های مربوط به جغرافیای فیزیکی فی نفسه دارای هیچ گونه اهمیت سیاسی نیست و این موضوع در مورد داده های جمعیت، فنی، اقتصادی یا محیطی نیز صادق است. این عوامل هنگامی از اهمیت سیاسی برخوردار می شوند که به مجموعه ای از فرضیات در این باره مرتبط شوند، چه کاری قرار است انجام شود؟ باچه وسیله ای؟ چه موقع؟ نسبت به چه دشمنانی؟ چه یاران و چه تماشاگرانی؟! (مویر، ۱۳۷۹: ۲۷۸).

نتیجه گیری

تحقق گسترش نفوذ و مرزهای فضایی و ژئوپلیتیکی هر کشور مستلزم ایجاد قدرت نرم و الگوسازی های جذاب بر پایه ی مزیت های خودانگیخته است. این استراتژی، می تواند بر قلب ها و روح و روان ملت های دیگر و نخبگان آن تاثیر گذارد و فرایند جذب ارزش ها، الگوها و مزیت های دولت و جامعه ی قدرتمند را در جوامع و کشور ضعیف و پیرامونی فراهم سازد و نوع سیادت و برتری توأم با اقبال و پذیرش را به وجود آورد، در حالی که کاربرد راهبرد سخت افزارانه نتیجه ی معکوس دارد و اگرچه ممکن است غلبه و سلطه ی ظاهری را بر کشور و فضاها ی جغرافیایی ضعیف تر و کم توان تر فراهم سازد، ولی در بطن جامعه، ملت و

¹ Sprout

² Capability analysis

نخبگان و حتی دولتمردان کشور مغلوب و تحت سلطه نوعی حساسیت منفی و مقاومت پایدار علیه قدرت متجاوز و سلطه گر پدید می آورد؛ این همان چیزی است که در دوره ی استعمار نیمه ی اول قرن بیستم به شکل گیری جنبش های آزادیبخش سیاسی ناسیونالیسم و در نهایت به استقلال کشورهای تحت سلطه در افریقا، آسیا و امریکای لاتین انجامید.

شکل گیری پدیده تروریسم بین الملل و توسعه ی ناامنی ها در جهان را می توان به نوعی محصول فرایند مزبور تلقی نمود. به نظر می رسد، پیروی از منطق ژئوپلیتیک در بهره گیری از قدرت سخت برای تحمیل ارزش های مورد علاقه منجر به مقاومت فزاینده ی ملت ها گردیده به عنوان مظاهر "ضدژئوپلیتیک" در برابر رفتارهای "ژئوپلیتیک گرایانه" ظاهر می نماید. با اندکی تعمق در رفتارهای سیاسی، نظامی و حتی اقتصادی قدرت هادر مواجهه با روند تغییر موازنه ی قوا در جهان می توان به این واقعیت آشکار پی برد که نوع رفتارها ریشه در دیدگاه های مسلط ژئوپلیتیک سستی و جبر جغرافیایی راتزل دارد. به عبارتی، نوعی مدل سازی مبتنی بر تئوری هارتلند مکنندر در لزوم تسخیر سرزمین های حیاتی، و اندیشه های ژئوپلیتیکی اسپایکمن مبنی بر لزوم محاصره ی قدرتهای رقیب برای اثبات تفوق سیاسی بر جهان .

منابع و مأخذ

- اتواتیل، ژیروید (۱۳۷۶)، اندیشه‌های ژئوپلیتیکی در قرن بیست و یکم، ترجمه محمدرضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران: دفتر نشر مطالعات سیاسی و بین الملل
- حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۷۸)، الگوی مناسب برای نظام بین الملل، تهران: فصلنامه دانشور، سال هفتم، شماره ۲۵
- _____ (۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی ایران، تهران: انتشارات سمت
- _____ (۱۳۸۴)، ژئوپلیتیک یک بررسی فلسفی، تهران: فصلنامه ژئوپلیتیک سال اول شماره اول
- _____ (۱۳۸۵)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی
- دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۷۲)، نظریه‌های متعارض در روابط بین الملل، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر قومس
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴)، نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن، تهران: سمت
- فرشچی، علیرضا (۱۳۸۲)، جنگ نامتقارن، تهران: انتشارات دوره عالی جنگ
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۸۶)، سلطه امریکا و توزیع قدرت در جهان، روزنامه همشهری، شماره ۴۴۰۲
- کنزا، پی‌یر (۱۳۸۴)، استراتژی امریکا در جنگ‌های نامتقارن، تهران: ماهنامه اطلاعات راهبردی، شماره ۳۱
- کیان زاده، دانش (۱۳۸۴)، جنگ نامتقارن، تهران: انتشارات دانشگاه عالی دفاع ملی
- لاکست، ایو و ژیلن، بنتریس (۱۳۷۸)، عوامل و اندیشه‌ها در ژئوپلیتیک، ترجمه علی فراستی تهران: نشر آمن
- مجتهد زاده، پیروز (۱۳۸۱)، سیاست جغرافیایی و جغرافیای سیاسی، تهران: انتشارات سمت
- مکنزی، کنت (۱۳۸۲)، جنگ نامتقارن، ترجمه عبدالمجید حیدری و محمدتمنایی، تهران: انتشارات دوره عالی جنگ
- مویر، ریچارد (۱۳۷۹)، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر و صفوی، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح
- میرحیدر، دره (۱۳۷۷)، ژئوپلیتیک ارایه تعریفی جدید، مشهد: فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال سیزدهم، شماره ۴
- نای، جوزف (۱۳۸۷)، قدرت نرم، ترجمه اصغر افتخاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)
- هال، استوارت (۱۳۸۲)، غرب و بقیه: گفتمان و قدرت، ترجمه حسین راعفر، تهران: انتشارات نقش و نگار